



بررسی فقهی و حقوقی مزایده و سایر نقلیه توقیف شده توسط نهادهای انتظامی

عارف بشیری*

محمد محسنی دهکلانی**

علی اکبر ایزدی فرد***

چکیده

این مقاله با هدف بهینه‌سازی و ارتقای قانون‌های موضوعه برای افزایش امنیت مالی در جامعه و منع دارا شدن بلاجهت، نظریه‌هایی درباره مشروعیت بخشی به امر مزایده و سایر نقلیه توقیف شده توسط نهادهای انتظامی را با ادله عقلی و مسلمات فقهی و حقوقی ارزیابی می‌کند. همچنین، در این زمینه، مجازات توقیف و جوانب مختلف حقوقی عدم رجوع مالک نیز بررسی می‌شود. نگارنده در این مقاله، قاعده اعراض و سایر اسباب زوال مالکیت در فقه اسلامی را بازخوانی می‌کند و با موشکافی هدف قانونگذار در اصل تشریح مجازات توقیف و نظریه پرداخت جزای تقدی بر اثر تخلفات رانندگی، نتیجه می‌گیرد که با تحلیل حقوقی و فقهی، استظهار به اسباب قانونی زوال مالکیت و مشروعیت امر مزایده ناتمام است. نگارنده همچنین، در بعضی از فروض، الزامات موضوع ماده ۱۱ قانون رسیدگی به تخلفات رانندگی را خلاف اصول مسلم حقوقی و قواعد فقهی می‌داند؛ چون این الزامات، از سویی، اثر قانونی ماده ۶ قانون مزبور - مبنی بر موقتی بودن حکم توقیف - را در بعضی حالات عملاً بی‌اثر می‌کند و مانع از رجوع مالک به وسیله نقلیه خویش می‌شود و از سوی دیگر، با مقاصد شریعت اسلامی مبنی بر تضمین عدالت اجتماعی نیز در تضاد است و مسئله مالکیت را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

کلیدواژگان: مزایده، توقیف، دارا شدن بلاجهت، نهادهای انتظامی، وسایل نقلیه.

arefbashiri@yahoo.com

mmdehkalany@umz.ac.ir

ali85akbar@yahoo.com

* دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه مازندران

** دانشیار فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه مازندران

*** استاد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه مازندران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۲۱

تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۰۴/۳۱

مزایده و وسایل نقلیه توقیف شده از سوی نیروی انتظامی یکی از پدیده‌های نوظهور حقوقی است. بررسی ابعاد مشروعیت فقهی و ضوابط حقوقی این پدیده ضروری است. توقیف وسایل نقلیه و پرداخت جزای نقدی بر اثر تخلفات رانندگی، به‌عنوان یکی از برخوردهای قانونی در راستای برقراری نظم و عدالت اجتماعی و حفظ نظام در هر جامعه‌ای، از ضروریات امنیتی آن جامعه محسوب می‌شود. این سازوکار در مقابل نیاز عمومی جامعه و رفاه عمومی قابل چشم‌پوشی نیست. با وجود این، در بسیاری اوقات این دستورالعمل با بازخورد مالکان وسایل نقلیه در مراجعه نکردن و پرداخت نمودن جزای نقدی و در پی آن، رها نمودن مایملک خویش همراه می‌گردد. شاید برای مجریان قانون و تصویب‌کنندگان آیین‌نامه‌های داخلی در این حوزه، این مسئله فقط یک بُعد داشته باشد: چه تمهیداتی برای اموال رهاشده در پارکینگ‌ها باید اندیشید؟



اما این مسئله با منطق فقهی و حقوقی، بُعد دیگری نیز دارد: چرا مالکان حاضر نیستند به وسایل نقلیه خویش رجوع کنند؟ این بُعد از نوع نگاه شارع مقدس در بسیاری از عناوین فقهی برگرفته شده است که می‌تواند بنیادی برای ارائه چند نظریه درباره توجیه زوال یا سلب مالکیت خصوصی گردد - که در این پژوهش همه این نظریات تحلیل و بررسی شده‌اند - البته، شاید این نگاه ما را به این دسته پرسش‌های فقهی برساند که آیا ترک یا اعراض مالک از مال خویش می‌تواند مجوزی برای مزایده اموال وی محسوب شود؟ چه نظریه‌هایی به‌منظور مشروعیت بخشی به مزایده مذکور می‌توان ارائه نمود؟ از مشی اجتهادی فقه امامیه چه راهکارهایی به‌منظور حفظ و رعایت حقوق مالکیت خصوصی و نیز بازدارندگی لازم برای اجرای مجازات‌ها برمی‌آید؟

سلب موقتی استفاده مالک از حق مالکیت خود نسبت به اموال - و به عبارتی، توقیف وسایل نقلیه - به‌موجب قانون و به وسیله نیروی انتظامی و راهنمایی‌وراندگی، که یکی از برخوردهای قانونی در راستای برقراری نظم و عدالت اجتماعی و حفظ نظام در هر جامعه‌ای است؛ از ضروریات امنیتی آن محسوب گشته و اجتناب‌ناپذیر است. با وجود این،

در جمهوری اسلامی ایران، یکی از اهداف قانونگذاری این است که تصویب ضوابط قانونی و آیین‌نامه‌های اجرایی، در چهارچوب مبانی شرعی و تضمین بخش انصاف و عدالت در جامعه باشد؛ چون فقه اسلامی در حوزه مالکیت خصوصی و حوزه‌های دیگر قواعدی نظارتی دارد که با این قواعد، مستقیماً بر اصل تشریح و قانونگذاری نظارت دارد. و قانونگذار و مجریان قانون را موظف به رعایت اصول شرعی و تعیین اصالت مصوبات خویش می‌کند. چه بسیار پیش آمده است که معلوم شده آیین‌نامه‌ای داخلی یا دستورالعملی قانونی در نحوه اجرا از راه‌های دیگری، غیر از آنچه که ابلاغ شده، می‌توانست بسیار بهتر و با منطق شرعی سازگارتر باشد.

مسئله مذکور از دیرباز در آثار فقهی به صورت پراکنده در ابواب مختلف فقهی مطرح شده است ولی در حد کلیات بحث درباره مسئله اعراض و احکام مال معرض عنه و برخی اسباب زوال مالکیت خصوصی. بنابراین، هیچ‌گونه بررسی‌ای در مورد مزایده ملک غیر در این حوزه پژوهش صورت نگرفته است. پژوهش پیش‌رو تلاش اجتهادی نویسندگان در ارزیابی و تحلیل آثار و ابعاد مختلف فقهی و حقوقی مسئله بوده و از جوانب بسیاری بدیع است.

۱. مفهوم‌شناسی

۱-۱. مزایده

واژه مزایده، مصدر بر وزن مفاعله، از ریشه «زود» و به معنای افزودگی دوجانبه، بر یکدیگر افزودن و حراج کردن است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶: ص ۳۳۱۹). مزایده در اصطلاح عبارت است از فروش چیزی به نحو حراج و به صورت رقابت عمومی؛ به گونه‌ای که هرکس بهای بیشتری پرداخت نماید، از آن وی باشد: بدین صورت که بایع مبلغی را در نظر می‌گیرد و به حاضران در جلسه پیشنهاد می‌دهد. آنها می‌توانند به آن مبلغ مزید کنند تا به حدی که مزید متوقف شود (فانی، ۱۳۹۴: ص ۲). آخرین قیمت پیشنهاد شده ثمن مال مورد مزایده است و بیع مزایده با آن منعقد می‌گردد (کاتوزیان، ۱۳۷۸: ص ۳۲۱). در فقه اسلامی مزایده گونه‌ای از بیع محسوب می‌شود: با تشریفات خاص که همان تشریفات به ماهیت

اصلی آن اصالت می‌دهد و دارای آثار کامل عقد بیع همچون انتقال مالکیت و تسلیم مبیع است (بروجردی، ۱۴۲۹ق: ج ۲۴، ص ۵۲۵؛ امام خمینی، ۱۴۲۲ق: ج ۲، ص ۴۸؛ گلپایگانی، ۱۴۰۹ق: ج ۲، ص ۲۴).

هرگاه مزایده از طریق اداره یا نهاد یا سازمانی مثل راهنمایی‌وراندگی - که اقدام به فروش وسایل نقلیه توقیف‌شده می‌کند - انجام پذیرد، سازوکار آن بدین ترتیب است: سازمان فروش وسیله موردنظر را از طریق درج آگهی در روزنامه کثیرالانتشار یا روزنامه رسمی کشور به رقابت عمومی می‌گذارد (انصاری، ۱۳۸۷: ص ۱۲۰) و مراحل انعقاد قرارداد را، به‌صورتی که گذشت، با شخصی منعقد می‌کند که بیشترین بها را پیشنهاد داده یا می‌دهد.

۲-۱. توقیف

واژه توقیف از ماده «وقف» و بر وزن تعقیل به معنای حبس (مصطفوی، ۱۴۰۲ق: ج ۸، ص ۲۶۳)، امساک و بازداشتن (همان: ج ۱۲، ص ۳۰۱)، متوقف کردن (قرشی، ۱۴۱۲ق: ج ۷، ص ۲۳۶) و معانی دیگری همچون ضبط و قبضه کردن است. در اصطلاح حقوقی، حقوقدانان در نگاه کلی از آن به اقدام به سلب آزادی از مال غیر با حالت انتظار ترخیص تعبیر نموده‌اند که مانع از تصرف موقتی مالک در مال خود می‌گردد (جعفری لنگرودی، همان: ص ۱۸۱). اصطلاح مال دربرگیرنده اموال غیرمنقول یا منقول همچون وسایل نقلیه است. بنابراین، «توقیف وسایل نقلیه» موضوع ماده ۶ قانون رسیدگی به تخلفات رانندگی چنین خواهد بود: اقدام به سلب آزادی و متوقف کردن وسایل نقلیه‌ای همچون موتور سیکلت، به‌منظور برخورد و مقابله با متخلفان از قوانین راهنمایی‌وراندگی طبق دستورالعمل و ضوابط قانونی خاص. ویژگی بارز توقیف در مقایسه با عناوین مشابه دیگر همچون ضبط دائم و مصادره، در موقتی بودن و درحکم امانت بودن آن است (زراعت، ۱۳۷۷: ج ۱، ص ۱۹۸)؛ یعنی زمانی بر اقدام به سلب آزادی، عنوان توقیف اطلاق می‌گردد که عملاً موجب سلب مالکیت مالک و انتقال مال به هر شکلی اعم از مزایده و مناقصه نشود. با این حال، در ادبیات حقوقی، گاهی اوقات به‌جای کلمه ضبط و

مصادره از عبارت «مزایدهٔ اموال توقیف‌شده» یاد می‌کنند که بیشتر ناظر بر معنای التزامی یا لغوی توقیف است.

۲. نظریهٔ اعراض مالک از وسیلهٔ نقلیه

نخستین دلیلی که بر جواز مزایدهٔ وسایل نقلیه از سوی راهنمایی‌وراندگی به‌ذهن می‌رسد، ادعای اعراض مالک از مال توقیف‌شدهٔ خویش است. این ادعا عمده‌ترین دلیلی است که راهنمایی‌وراندگی برای مشروعیت مزایدهٔ اموال توقیف‌شده ارائه داده است (معاون آموزش پلیس راهور تهران بزرگ (مصاحبه)، ۱۳۹۱). در بعضی از قوانین موضوعهٔ ایران، حکم ترک و اعراض یکسان تصور شده است (ر.ک: ماده ۴۲ قانون آب و نحوهٔ ملی شدن آن، مصوب ۱۳۷۴/۴/۲۷). در بعضی دیگر نیز احراز اعراض در دادگاه، شرط تحقق آثار آن، از جمله سلب مالکیت دانسته شده است (ر.ک: ماده واحده حل مشکل اراضی بایر، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مصوب ۱۳۶۷/۵/۲۵) و اثبات آن نیز برعهدهٔ مدعی آن گذاشته شده و در صورت نبود دلیل، مطابق اصل استصحاب، به بقای مالکیت حکم داده شده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۱: ص ۳۸۵). قانون اساسی نیز ترک را اعم از اعراض می‌داند، آن را سالب مالکیت مالک برمی‌شمرد، در شمار اموال عمومی به حساب می‌آورد و در اختیار حکومت اسلامی قرار می‌دهد (قانون اساسی، اصل ۴۵).

محقق ابروانی، نخستین مؤلف در قاعدهٔ اعراض، نیز محل نزاع را در ترکی می‌داند که به نیت اعراض و خروج از ملکیت صورت گرفته باشد (ابروانی، ۱۴۰۶ق: ص ۲۱۶). بعضی از فقیهان با تفکیک میان اعراض و ترک یا اطلاق، میان این دو مفهوم فرق گذاشته‌اند. آنان ترک یا اطلاق را تنها در صورتی مزیل دانسته‌اند که به نیت اعراض و سلب ملکیت از خود انجام گرفته باشد (امام خمینی، ۱۴۲۵ق: ج ۳، ص ۳۹۷؛ بهجت، ۱۴۲۶ق: ج ۵، ص ۹۶). برخی نیز چون شهید اول (عاملی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۹۲)، خوئی (خوئی، ۱۴۱۸ق، ج ۳۰، ص ۴۶۱) و بحر العلوم (بحر العلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۷۵)، بدون تعریف خاصی از اعراض، احکام آن را بیان کرده‌اند.

از کلام قطعی فقیهان برمی آید که ترک و رها کردن غیر از اعراض است و عدم زوال ملکیت بر اثر ترک، مسلم است. این نکته به صورت اصل بین فقیهان پذیرفته شده است؛ چنان که در آثار فقهی می گویند: مالی که صاحبانش آن را ترک کرده اند، اگر به احیا نیاز نداشته باشد، از مالکیت مالک خارج نمی شود و اگر به احیا نیاز داشته باشد، فقط برای احیاکننده اولویت استفاده ایجاد می کند؛ آن هم به شرط پرداخت «طسق»^۱ به صاحبانش و نه ایجاد مالکیت برای احیاکننده (طباطبائی، ۱۴۰۲ق: ج ۸، ص ۱۲۳؛ مظفر، ۱۳۹۲ق: ج ۱، ص ۱۶۷؛ علامه حلی، ۱۴۱۴ق: ج ۹، ص ۱۹۴؛ محقق داماد، ۱۴۰۶ق: ج ۱، ص ۲۴۴).

اما اگر عدم رجوع مالک وسیله تقلیه را نوعی اعراض بدانیم، سخن درباره اعراض همچنان باقی است. احراز اعراض اصلی ترین مسئله در بحث اعراض است: چه اینکه وقوع اعراض اگر محرز و قطعی نباشد، اثر خود یعنی قطع رابطه مالکیت را برجای نمی گذارد. بی شک، صرف عدم انتفاع، حتی اگر مدت مدیدی هم طول بکشد، در تحقق اعراض کافی نیست و باعث سلب مالکیت نمی شود (گلیایگانی، ۱۴۰۹ق: ج ۲، ص ۲۸۸؛ بحرالعلوم، ۱۴۰۳ق: ج ۲، ص ۱۹۵؛ قزوینی، ۱۴۱۴ق: ص ۲۹۱). افزون بر ترک انتفاع، قصد قطع رابطه مالکیت نیز ضروری و تعیین کننده است. تقریباً همه مؤلفان نظام های حقوقی، بر این مطلب صحه گذاشته اند (Encyclopedia International Q.V "abandonment").

فقیهان در خصوص اعراض عموماً در مورد مالی صحبت می کنند که مالکش در دسترس نیست و حضور ندارد، مثل مال مفقود، مجهول المالک و معروض عنه؛ زیرا در صورت حضور مالک، او خود درباره مالش تصمیم می گیرد و سخن او ملاک عمل قرار می گیرد. از این رو، در جایی که دسترسی به مالک امکان پذیر باشد، هرگونه تصرف بدون رضایت او جایز نیست؛ زیرا تصرف در مال غیر، بدون علم به رضایت مالک، مصداق غصب است و هیچ فقیهی نمی تواند به جواز آن حکم دهد.

یکی دیگر از نکاتی که برای اعراض مال باید مورد توجه قرار گیرد، این است که اعراض در صورت عدم احتمال رجوع مالک صحیح و مؤثر می باشد؛ زیرا در صورت رجوع مالک، تملک غیر بی اثر می شود و ملک به مالک نخست برمی گردد. دلیل این امر هم

واضح است: اعراض، مثل سایر اعمال حقوقی، زمانی معنای حقیقی خود را می‌یابد که با احتمال رجوع همراه نباشد و با قاطعیت و بدون شک و تردید انجام شود. چه بسا بتوان گفت: رجوع مالک، حتی بعد از تملک هم کاشف از این است که از آغاز، اعراضی وجود نداشته و از این رو، مال از ملک مالک خارج نشده است. بنابراین، تملک شخص دیگر در آن، تملک غیرمجاز و کأن لم یکن است (رضایی راد، ۱۳۹۲: ص ۳۶).

افزون بر موارد گفته شده، بسیاری از فقیهان ترک ارادی ناشی از یأس از یافتن مال را هم اعراض به حساب نیاورده‌اند (روحانی، ۱۳۸۲: ص ۱۲۸؛ محقق داماد، همان: ج ۲، ص ۲۷۶؛ مامقانی، ۱۳۱۶ق: ج ۳، ص ۴۴۰). مسلم این است که مثل هر دعوی حقوقی دیگر در دادگاه، ارائه دلیل برای اثبات اعراض به عهده مدعی آن است (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۱: ج ۱، ص ۳۸۳)؛ حال، چه دولت مدعی باشد و چه شخصی حقیقی یا حقوقی.

بدیهی است جواز انتقال ملک را نمی‌توان مستند به اراده مالک به ارتکاب جرم راندگی دانست که پیامد آن، اقدام راهنمایی‌وراندگی به سلب مالکیت و مزایده آن باشد. همچنین، عدم رجوع مالک به مال خود را نمی‌توان نشانه ترک ارادی و یا اعراض ارادی وی محسوب نمود؛ به‌ویژه اینکه وجود دلایل متعددی سبب می‌شود که مالک از رجوع به وسیله نقلیه خود امتناع کند. برای نمونه، هرگاه مبلغ جریمه‌ای که راهنمایی‌وراندگی از مالک طلب می‌کند، از ارزش مالی خود وسیله نقلیه بیشتر باشد و نیز در جایی که مالک توانایی پرداخت جریمه را نداشته باشد، او به‌ناچار تصمیم می‌گیرد به‌خاطر بالا بودن نرخ جریمه، از رجوع به مال خود چشم‌پوشی نماید. در هر دو مورد، وسیله نقلیه عملاً در پارکینگ راهنمایی‌وراندگی (بدون احتساب تصاعد نرخ تعرفه پارکینگ) چندین سال بالاتکلیف رها می‌شود. چنان‌که روشن است، علقه مالکیت مالک به مال در این حالات همچنان به‌قوت خود باقی است و دلایل گفته شده نمی‌تواند توجیهی بر زوال علقه مالکیت او به ملک خویش گردد؛ زیرا این علقه از نظر فقیهان نشانه اصلی بقای مالکیت مال اعراض شده محسوب می‌شود؛ چه برسد به اینکه ایجاد محدودیت زمانی در پرداخت جریمه و نیز تعیین ظرف زمانی خاص برای رجوع به‌منزله اعراض مالک از مال و زوال مالکیت تعیین شود.





۲-۱. حکم اعراض در زوال مالکیت از نظر فقیهان

حتی اگر از تمام مناقشات پیش گفته درباره صدق عنوان اعراض بر عدم رجوع مالک به مال توقیف شده بگذریم، فقیهان به طور مسلم، به سببیت اعراض در زوال مالکیت (و جواز انتقال مال به صورت مزایده و غیر مزایده) قائل نیستند؛ بلکه عده بسیاری از آنان از قبیل حکیم (طباطبائی حکیم، ۱۴۱۰ق: ج ۲، ص ۱۸۴)، سیستانی (سیستانی، ۱۴۱۷ق: ج ۲، ص ۲۹۴)، روحانی (روحانی، ۱۴۱۰ق: ج ۲، ص ۳۰۴)، آشتیانی (آشتیانی، ۱۴۲۵ق: ج ۲، ص ۸۸۲)، عاملی (ترحینی عاملی، ۱۴۲۴ق: ج ۶، ص ۱۱) و طباطبائی (طباطبائی حکیم، همان: ج ۳، ص ۱۶۷)، مطلقاً اعراض را موجب سلب مالکیت اعراض کننده ندانسته‌اند. بحرالعلوم این نظر را به اکثر نسبت داده است (ر.ک: بحرالعلوم، همان: ج ۲، ص ۷۵).

آشتیانی در کتاب القضا می‌گوید:

«به‌طور کلی هیچ دلیلی بر اینکه اعراض مفید انتقال ملکیت از ملک مالک شود، اصلاً دیده نمی‌شود و ادعای اجماع بر آن به هیچ وجه قابل اعتماد نیست؛ کما اینکه از قول فقیهان دیگر به خوبی واضح می‌گردد و چگونه چنین اجماعی محقق باشد، در حالی که گروهی از فقیهان به صورت واضح با اباحه مال معروض عنه مخالفت نموده و حتی قائل به عدم اباحه در بعضی جاها همچون نثار عروس و مانند آن شده‌اند؟ ادعای اجماع و وجود نصوص متواتر نیز قولی عجیب است؛ افزون بر این، بر نصی که دال بر چنین ادعایی باشد، وقوف نیافتیم.» (آشتیانی، همان: ج ۲، ص ۸۸۲)

برخی فقیهان در اینجا به استصحاب بقای مالکیت نیز استناد کرده‌اند؛ به این صورت که وقتی دلیل تأیید شده‌ای بر رفع مالکیت موجود نباشد، پس از اعراض مالک، شک در بقای مالکیت به وجود می‌آید و این شک نمی‌تواند موجب نقض یقین ما به مالکیت پیشین او باشد (بحرالعلوم، همان: ج ۲، ص ۸۰؛ طباطبائی یزدی، ۱۴۱۴ق: ج ۱، ص ۹۵). استدلال دیگر از آن مرحوم خوئی است که می‌فرماید: اگر اعراض سبب قطع ارتباط معرض با مال

معرض عنه می‌شود، پس چرا بعد از رجوع، مال دوباره به مالکیت او درمی‌آید؟ (خوئی، همان: ج ۱۵، ص ۹۵) و از سویی اگر اعراض سبب سلب مالکیت است، پس تکلیف مال معرض عنه پس از اعراض و قبل از تملک یابنده چیست و آیا باقی می‌ماند؟ و چون مال بلامالک در فقه اسلامی وجود ندارد و تالی فاسد است، مقدّم مانند آن فاسد خواهد بود (رضایی‌راد، ۱۳۹۲: ص ۳۹).

محقق داماد می‌گوید:

«در مورد سیره بدیهی است که سیره، دلیل لفظی نیست تا عموم و اطلاق داشته باشد و اگر شمول سیره بر چنین امری محقق باشد، بی‌گمان فقط در اشیای حقیر و بی‌ارزش است و قابل تعمیم به اشیای ارزشمند نیست [گروهی از فقیهان نظیر شهید اول (شهید اول، همان: ج ۲، ص ۴۰۰) و طباطبائی (طباطبائی، ۱۴۰۲ق: ج ۱۵، ص ۱۶۶) بر این اعتقادند و دلیل ایشان نیز سیره عقلاییه است]. وائگهی بر فرض آنکه بپذیریم مدلول سیره جواز تصرف در اموال اعراض شده است، این امر خروج اموال مزبور را از مالکیت اثبات نخواهد کرد؛ چرا که ملازمه‌ای میان جواز تصرف متصرفان و خروج مال از ملکیت مالک موجود نیست. نتیجه اینکه حتی در صورت اعتقاد به خروج ملک از مالکیت مالک با اعراض، پس از اعراض، مال تنها قابل بهره‌برداری است نه قابل تملک برای غیر و پس از رجوع معرض از اعراض، اباحت تصرف باطل می‌شود و مال به مالکیت مالک بازمی‌گردد و به صرف اعراض، مال از حیطة سلطنت و مالکیت مالک خارج نمی‌شود؛ زیرا مالکیت از احکام وضعی است و همان‌طور که در ورود چیزی به ملکیت و به وجود آمدن پدیده مالکیت، سبب شرعی و قانونی ضروری است، در خروج چیزی از ملکیت و سلب رابطه مالکیت نیز وجود ناقل شرعی و سبب قانونی ضرورت دارد» (محقق داماد، ۱۴۰۶ق: ج ۲، ص ۲۷۶).

بر این اساس، مزایده و وسایل توقیف شده راهنمایی و رانندگی با استناد به ترک یا اعراض مالک و بدون رضایت وی، هم از حیث موضوع مال اعراضی و هم حکم آن، از جهات متعدد پیش گفته مخدوش است.

۳. نظریه رهنی بودن وسیله نقلیه

توضیح این نظریه آن است که وسیله نقلیه توقیف شده ای که مالکش به دلیل تخلف، محکوم به پرداخت جریمه و جزای نقدی شده و به راهنمایی و رانندگی بدهکار شده است، به عنوان رهن نزد راهنمایی و رانندگی باقی می ماند تا مالکش دین خود را تأدیه کند.

اما این نظر از جوانب متعددی قابل مناقشه است، زیرا:

نخست: جزای نقدی نوعی مجازات است نه دین؛ همچنین، مجازات بر شخص محکوم علیه تحمیل می شود نه بر مال او؛ بلکه مال وسیله ای برای به کیفر رساندن محکوم علیه است؛ همچنان که اگر محکوم علیه از پرداخت جزای نقدی اظهار عجز یا امتناع کند، در قبال آن بازداشت می شود. به همین خاطر، اجرای مجازات از طریق پرداخت جزای نقدی است و بازداشت محکوم علیه نیز در قبال مجازات است نه چیز دیگر (اداره کل حقوقی قوه قضائیه نیز در نظریه ۷/۴۵۸ مورخ ۷۹/۵/۲۷، با فوت محکوم علیه، اجرای حکم مجازات جزای نقدی را منتفی دانسته است (افتاده و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۵۹)).

دوم: رهن نوعی عقد محسوب می شود که بابت دین منعقد می گردد و نیاز به ایجاب و قبول دارد؛ درحالی که وسیله نقلیه بدون عقد و تراضی در گرو سازمان راهنمایی و رانندگی است.

سوم: با فرض فوت مالک، استقرار جزای نقدی بر اموال محکوم علیه به دلیل دین محکوم علیه به دولت نیست تا متضمن مسئولیت مدنی گردد. وصول جزای نقدی از خود محکوم علیه پس از صدور حکم، نه بدین جهت است که با صدور حکم، پرداخت جزای

تقدی بر اموال وی استقرار یافته و او مدیون دولت باشد؛ بلکه بدین علت است که قانونگذار می‌خواهد وی را مجازات کند. قانونگذار در موارد خاص، مؤثرترین مجازات قابل‌اعمال در مورد محکوم‌علیه را پرداخت جزای نقدی (یعنی پرداخت مبلغی از اموال محکوم‌علیه در حق دولت) دانسته است که محکوم‌علیه باید یا جزای نقدی مقرر در حکم را پرداخت کند یا در قبال آن بازداشت بماند و چون هدف از آن، مجازات محکوم‌علیه است، فقط تا زمان حیات محکوم‌علیه قابل اجرا است (رفیعی، ۱۳۸۷: ص ۴۶). ولی با فوت وی، دیگر چنین محکومی وجود ندارد که بخواهیم از طریق وصول جزای نقدی یا بازداشت، مجازاتش کنیم. اموال او نیز به تملک اشخاص دیگری درآمده است. این در حالی است که اگر دین محسوب می‌شد، قاعدتاً می‌بایست پس از مرگ موثر، از ماترک وی اخذ می‌شد یا در صورت اثبات اعسار، تصرف در عین مال، مجاز شمرده می‌شد؛ حال آنکه این‌گونه نیست.

از این رو، نمی‌توان قائل بر دین بودن جزای نقدی شد و این نظریه از اساس، محل خدشه جدی است. اگرچه شخصی که محکوم به پرداخت جریمه و جزای نقدی می‌شود، در ظاهر به سازمان بدهکار می‌گردد، ولی این بدهی غیر از دینی است که در قبالتش رهن گرفته می‌شود.

۴. نظریه تهاتر قهری و تقاص

اگر وسایل نقلیه و اموال توقیف شده همچنان در پارکینگ باقی بمانند، افزون بر تلف شدن، مخارج و هزینه‌های قابل توجهی نیز برای دولت برجای می‌گذارند و از طرفی مالکان نیز اموال خویش را رها کرده‌اند. بنابراین، مزایده و انتقال آنها، تنها چاره تعیین تکلیف وسایل مذکور است؛ زیرا مالک موظف به پرداخت مبلغ بدهی جریمه است و چنانچه به مال خویش رجوع نکند، سازمان خود اقدام به تأدیه جریمه مالک از طریق اموال او می‌کند. بدین ترتیب، ثمن حاصل از مزایده مال توقیف شده در صورت برابری (یا کمتر بودن) با بدهی مجرم، تهاتر قهری می‌شود.



این توجیه نیز با مناقشه قابل توجهی روبه‌روست؛ زیرا تهاتر در خصوص دین است (طاهری، ۱۴۱۸ق: ج ۲، ص ۱۹۰): جایی که دو دین محقق و از چند جهت میان آنها وحدت باشد (امامی، ۱۴۱۸ق: ج ۱، ص ۳۴۵)؛ ولی در اینجا، مزایده و فروش روی عین صورت می‌گیرد و انتقال آن در همان ابتدا جایز نیست تا اینکه موضوع دین تحقق یافته و در پی آن، نوبت به تهاتر قهری برسد.

اما در مورد تقاص باید گفت: اگرچه به لحاظ ماهوی بین تهاتر قهری و تقاص تشابهات فراوانی هست؛ به گونه‌ای که ماهیت ایقاعی و قهری آن، اختیار را از ید مدیون خارج نموده و انتخاب مصداق دین را به مدیون می‌دهد (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ص ۴۵۵)؛ ولی تهاتر تنها میان دو حق دینی روی می‌دهد و نتیجه آن تساقط هر دو حق است؛ در حالی که در قلمرو تقاص، حقوق عینی نیز وارد می‌شود (البته، در قلمرو دینی، برخی فقیهان تقاص و تهاتر قهری را مترادف هم می‌دانند (صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق: ج ۲۵، ص ۱۱۷۹)).

در تقاص، فقیهان شرط کرده‌اند که مدیون، دین خود را انکار کند. بنابراین، اگر مدیون به حق دائن اقرار کند و درصدد ادای آن باشد («باذل» باشد)، تقاص جایز نیست (آشتیانی، همان: ص ۳۴۳). برخی حقوقدانان نیز اقرار را نوعی تعهد و در حکم اراده مدیون به ایفای تعهد در برابر دین خویش دانسته‌اند و در صورت چنین اقراری، تقاص را فاقد وجاهت قانونی می‌دانند (کاتوزیان، همان: ص ۵۰۲).

در جایی که مخاطب مالک وسیله نقلیه مجری قانون باشد و توقیف وسیله و امر به پرداخت جزای نقدی نیز به حکم قانون باشد، انکار مدیون نسبت به دین (به فرض که جزای نقدی را نوعی از دین بدانیم) تا حد زیادی بی‌معنی می‌شود. با این حال، از این نیز که بگذریم، اراده مالک بر عدم رجوع به وسیله نقلیه به دلیل پرداخت نکردن جزای نقدی، هیچ‌گاه به معنی انکار دین نیست. چنین اراده‌ای - همچنان که قبلاً اشاره شد - صرفاً به خاطر وجود مانع عارضی از قبیل مندرجات ماده ۱۱ قانون رسیدگی به تخلفات رانندگی است که به دست برداشتن مالک از وسیله خویش می‌انجامد.

۵. نظریه هبه

هبه از سوی مالک و وسیله نقلیه نیز یکی از نظریه‌هایی است که در توجیه مشروعیت مزایده و وسایل نقلیه توقیف شده قابل توجه است. ماهیت هبه خارج کردن مال است از ملک خود و به ملک دیگری درآوردن آن (طباطبائی یزدی، ۱۴۱۴ق: ج ۱، ص ۱۵۹)، و به دو قسم معاوضی و غیرمعاوضی است. فرض معاوضی آن در جایی است که مالک، مالکیت خویش را از وسیله نقلیه برمی‌دارد و به سازمان اعطا می‌کند؛ سازمان نیز بدهی مالک را می‌بخشد. این نظریه پیداست که بعضی از محدودیت‌های تهاتر قهری را هم ندارد؛ زیرا در هبه معاوضی، برابری ارزش مالی متعاملین شرط نیست و نیز لازم نیست دو دین محقق شده باشد.

به نظر می‌رسد چنین فرضی می‌تواند راهکار مناسبی برای ازاله علقه مالکیت مالک با وسیله خویش باشد؛ اما از آنجایی که هبه معاوضی نوعی عقد است، نیاز به ایجاب و قبول دارد. مسئله اینجاست که به فرض، مالک حاضر باشد چنین تراضی‌ای با سازمان نماید؛ این خود سازمان است که به دلیل وجود محدودیت‌هایی همچون کمبود پارکینگ، ذی‌نفع می‌گردد نه مالک. همچنین، مالکان این وسایل عادتاً به خود زحمت مراجعه به سازمان و پیشنهاد چنین هبه معاوضی‌ای را نمی‌دهند. بنابراین، برداشتن چنین موانعی برعهده سازمان است نه مالک.^۲

۶. نظریه وکالت و نمایندگی

از یک زاویه می‌توان این نظریه را نیز مورد توجه قرار داد: در جایی که مالک به وسیله خویش رجوع نمی‌کند، سازمان راهنمایی‌وراندگی از باب وکالت، وسیله را از طریق مزایده، به پول نقد، معامله می‌کند و به نمایندگی از جانب مالک وسیله، جریمه وی را پرداخت می‌نماید. واضح است که چنین وکالت و مزایده‌ای به نحو فضولی صورت پذیرفته و تنها به شرط اجازه مالک، می‌تواند کاشف از صحت مزایده و وسیله توقیف شده گردد.

به نظر می‌رسد در صورتی که اجازه و رضایت الحاقی مالک احراز شود، این نظریه نیز

بتواند توجیه مناسبی بر مشروعیت امر مزایده باشد. البته، این روش، در واقع، چاره‌ای را حل نمی‌کند؛ زیرا بحث بر سر همین احراز اجازه است. بدیهی است اگر به هر نحوی، چنین اجازه‌ای کشف گردد، مانعی بر پذیرش نمایندگی و مشروعیت چنین مزایده‌ای وجود نخواهد داشت؛ همچنان که چنین مشکلی در نظریهٔ هبه و سایر عقود اذنی نیز مطرح است.

۷. نظریهٔ اهتمام به قاعدهٔ حفظ نظام

در هر جامعه‌ای، به‌منظور تنظیم روابط افراد با یکدیگر و روابط افراد با حکومت و برقراری نظم و عدالت در جامعه، قواعد و مقرراتی وضع شده است. این مقررات اگرچه هدف، قلمرو و روش اجرایی واحدی ندارند، ولی هدف کلی همهٔ مقررات، تنظیم روابط اجتماعی و حفظ نظم در جامعه است. گذشته از این، هر قاعده دارای اهداف دیگری نیز هست که در کنار سایر عوامل، شیوه و ضمانت اجرایی آن قاعده را شکل می‌بخشد.

توقیف و استقرار جزای نقدی بر اموال محکوم‌علیه مبتنی بر این قاعده نیز یکی از همین راهکارهاست که قانونگذار به‌عنوان راه‌حلی بازدارنده به‌منظور ایجاد نظم و ثبات در جامعه مقرر نموده است. برخی جرایم رانندگی میزان خطر و تهدید بسیاری برای نظم جامعه به‌همراه دارند؛ پس ضروری است با آنها به‌گونه‌ای متفاوت با سایر جرایم برخورد قانونی شود. اگر قرار باشد هیچ وسیله‌ای توقیف نشود، مجازات، جنبهٔ بازدارندگی خود را از دست می‌دهد و این خلاف مصلحت اجتماع و برقراری نظم و امنیت در جامعه است. طبق این مبنا، مسترد نمودن وسایل به صاحبان آنها بدون جزای نقدی در این حالت، غرض قانونگذار مبنی بر حفظ و قوام نظام را تأمین نخواهد کرد. از سوی دیگر، در فقه اسلامی موارد متعددی وجود دارد که در آنها فقیهان بر مبنای حفظ نظام، تخریب منازل و املاک مردم توسط دولت به‌منظور عریض‌ترکردن راه‌ها و خیابان‌ها و اهداف دیگری از این قبیل را جایز دانسته‌اند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲ق: ص ۲۶۳-۲۶۴). این نشانگر اهمیت حفظ نظام و اولویت آن بر سایر ابعاد حقوقی است.



این نظریه اگرچه ممکن است بخشی از مقاصد قانونگذار را تأمین کند، اما نمی‌تواند چندان قانع‌کننده باشد؛ زیرا نمی‌توان از هر راهی به قاعده حفظ نظام تمسک کرد و دست برداشتن از مقاصد شرع مقدس و احکام اولیه را از آن منتج نمود. اصل اساسی آن است که مادامی که مصلحت‌های موردنظر قانونگذار از طریق اجرای احکام اولیه قابل تحقق باشد، نوبت به احکام ثانویه - که در طول احکام اولیه‌اند - نمی‌رسد (مشکینی، ۱۳۸۸ق: ص ۱۲۱). اساس قانونگذاری بر آن است که مصالح بزرگ‌تر شارع مقدس بر مبنای اجرای احکام اولیه تأمین گردد و مانع از «تنزل مصالح» در اجرای احکام کیفری و مدنی در جامعه شود. به همین خاطر، نمی‌توان چنین مسئله‌ای را با استناد به قاعده حفظ نظام توجیه کرد؛ زیرا قانونگذار به نهادهای امنیتی برای ایجاد راهکارهای بازدارنده دیگر (که مبتنی بر رعایت عدالت و اجرای احکام اولیه باشند) اختیار داده است. اینکه اصل صدور جزای نقدی مبتنی بر حفظ نظام است، دلیل بر آن نیست که جزای نقدی به هر شکل ممکن و هر اندازه‌ای نیز مبتنی بر قاعده حفظ نظام باشد. این موضوع تا حد بسیاری بسته به تمهیدات و تخصص متصدیان و مجریان قانون است که در پیشگیری از وقوع جرم یا تنبیه مجرم، تدابیری بیندیشند و مجرم را از ارتکاب جرم بازدارند؛ نه اینکه در احکام تصرف گردد و اصل مذکور به ابزاری برای توجیه قوانین و آیین‌نامه‌های درون‌سازمانی تبدیل شود تا از عوامل موجهه گردد یا مدام بر مبلغ جریمه‌ها افزوده شود. از سوی دیگر، قانونگذار برای مرتکب مسئولیت مطلق در نظر گرفته است. این خود دارای بازدارندگی قابل توجهی است؛ چون افرادی که رفتارهای آنان ممکن است به رفاه عمومی آسیب برساند، باید در فعالیت‌های خود، نهایت دقت را به عمل آورند. اگر قضات به اثبات عنصر روانی برای این‌گونه جرایم ملزم باشند، راه فرار زیادی برای اشخاص حقیقی و حقوقی باز خواهد شد که به وسیله آن از مسئولیت بگریزند. به همین خاطر، مسئولیت مطلق این راه‌ها را مسدود می‌کند و انگیزه‌ای برای اعمال تدابیر پیشگیرانه خواهد بود. در نتیجه، اشتباه‌های منجر به حوادث، به حداقل ممکن خواهد رسید (Verdun-Jones, 1989: 164). به علاوه، مسئولیت مطلق، با ترغیب افراد به رعایت احتیاط لازم، آنان را در مقابل اعمال خطرناک حفظ می‌کند (Murphy & Burges, 2006: 88).



اگرچه باید به ضرورت وجود مسئولیت مطلق به منظور بازدارندگی لازم در قانون اعتراف کرد، اما باید اذعان نمود اقدام به توقیف وسایل نقلیه - که مستند ماده ۶ قانون رسیدگی به تخلفات رانندگی مصوب سال ۱۳۸۹ است - برای مالک، نوعی محرومیت و به اصطلاح، ممانعت از تحصیل منفعت از وسیله خویش ایجاد می‌کند. ممکن است این واقعیت درباره تمامی اقشار جامعه با شرایط بسیار متنوع مالی و رفاهی و... صدق نکند؛ ولی در برابر اشخاصی که امرار معاش خود و خانواده‌شان تنها از طریق همین وسیله است، به تفویض منافع قطعی الحصولی می‌انجامد که در نظام مسئولیت مدنی، فقیهان و حقوقدانان آن را نوعی ضرر مالی به حساب آورده‌اند (بهبهانی، ۱۴۱۷ق: ص ۶۱۴؛ مدرس، ۱۴۰۸ق: ص ۱۱۰؛ مغنیه، ۱۴۲۱ق: ج ۵، ص ۱۳؛ کاتوزیان، ۱۳۹۲: ج ۴، ص ۱۴۳؛ امامی، همان: ج ۱، ص ۲۴۴ و ۴۰۷).

از نگاه ایشان، هرگاه انجام ندادن کاری علت منحصراً نرسیدن منفعت شود، منفعت از نوع قطعی الحصول خواهد بود. به عبارتی، منفعت محقق، برخلاف منفعت غیرمحقق، منفعتی است که هرگاه فعل معین موجود نمی‌گشت، محققاً آن منفعت به متضرر می‌رسید. از این رو، گفته می‌شود فعل مزبور علت منحصراً نرسیدن منفعت شده است (امامی، همان، ج ۲، ص ۳۰۷). مثلاً اگر حرّ کسوب باشد و هر روز مشغول به کاری شود، مانند بنایی، نجاری و خیاطی، منع از کار وی (به جهت سیره قطعی عقلاً) موجب ضمان می‌شود (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶ق: ص ۳۴؛ امام خمینی، ۱۴۲۵ق: ج ۱، ص ۲۰؛ مراغی، ۱۴۱۷ق: ج ۱، ص ۳۳۵).

اگر قرار باشد در مورد این دسته اشخاص، هم وسیله نقلیه‌ای که قوام زندگی‌شان بر آن است توقیف شود و هم به استناد ماده ۱۱ قانون رسیدگی به تخلفات رانندگی، رفع توقیف وسیله نقلیه، منوط به پرداخت کلیه جریمه‌ها و تسلیم مفاصاحساب و ارائه اصل رسید خودرو و... باشد و هم متحمل خسارت ناشی از تفویض منافع محقق شوند، اصل استحقاق مجازات و مساوات تحت الشعاع قرار می‌گیرد و به عبارتی، در تضاد با اصل تناسب جرم و مجازات قرار می‌گیرد. روشن است که این نحوه مجازات از سوی قانون، که متوجه مالک وسیله می‌شود، اضافه بر مجازاتی است که بر سایر مالکان وسایل نقلیه

می‌رسد و از آنجا که مسئله در مقام تشریح و قانونگذاری است، تحمیل چنین مجازاتی متضمن ورود ضرر و محل استناد قاعده لاضرر است. این قاعده هرگونه حکم و تکلیف مضر برای مکلف را در مقام امتنان نفی می‌کند. برای صدق این ادعا، صریح وجدان گواه بر تحقق چنین ضرری است؛ بی‌آنکه نیاز به دلیل دیگری باشد. به همین خاطر، با توجه به این گفته، به نظر می‌رسد در خصوص بازدارندگی ای که وافی به مقصود قانونگذار باشد، نفس توقیف وسیله بدون الزام مالک به پرداخت جزای نقدی، بازدارندگی لازم را به منظور اعمال مجازات بر شخص مزبور تأمین نماید. تشدید مجازات بیش از این، موجب اضرار به غیر است که در مقام تشریح نفی شده است؛ زیرا ضرورت مزایده وسایل نقلیه توقیف‌شده، در اصل از التزام مالکان به پرداخت جریمه نقدی مایه می‌گیرد نه از توقیف.

از سوی دیگر، مسئله اصلی در اینجا در خصوص جنبه بازدارندگی نهاد مزایده بود. اینکه چنگ انداختن بر ملک غیر، تبدیل به عاملی برای بازداشتن مجرم از اصرار به ارتکاب جرم گردد، امری است که هیچ فقیهی بدان رأی نداده است و اینکه با حالتی قیاس گردد که املاک مردم با استناد به حفظ نظام مورد تصرف قرار گرفته، جداً قیاسی مع الفارق است.

یکی از جهاتی که نقش مهمی در تصمیم‌رهنمایی‌وراندگی به مزایده اموال توقیف‌شده دارد، وجود محدودیت مکان (پارکینگ) برای نگهداری و توقیف وسایل نقلیه است. همین امر سبب شده که بابت هر فقره وسیله نقلیه‌ای که توقیف می‌شود، هزینه پارکینگ نیز بر مبلغ جزای نقدی افزوده گردد و همه این مبالغ در قبال آزادسازی وسیله به صورت یکجا از مالک مطالبه شود. ممکن است مبلغ جریمه در آغاز نسبت به ارزش مالی خود وسیله کمتر باشد، ولی با احتساب هزینه پارکینگ، پس از گذشت مدتی این مبلغ افزایش چشمگیری می‌یابد و این امر به‌ویژه برای وسایل نقلیه همچون موتورسیکلت‌ها، که ارزش مالی خود وسیله گاه از مجموع مطالبات سازمان کمتر می‌شود، شرایطی را فراهم می‌کند که مالک عملاً تصمیم می‌گیرد که از رجوع به وسیله خویش چشم‌پوشی نماید و سازمان نیز اقدام به مزایده آن می‌کند.



انصاف آن است که این هزینه هیچ‌گونه تطابقی با جهتی از جهات شرعی دارا شدن ندارد؛ زیرا از نظر فقه اسلامی، ضروری است هرگونه درآمدزایی از طریق یکی از اسباب مشروع دارا شدن مال انجام پذیرد که فقه اسلامی آن را تجویز نموده و یا مورد ردع و منع قرار نداده باشد. به عبارتی، شخص باید بر مبنای یکی از اسباب قانونی، از مال یا کار دیگری منتفع شود یا حقی را تملک نماید و بدین ترتیب، این سبب و جهت باعث توجیه اخذ مال دیگری و تصرف در آن شود. بر این اساس، اگر بخواهیم این امر را با توجه به شکل انجام آن، نوعی اجاره بدانیم، بدیهی است اجاره نیاز به صیغه عقد دارد؛ درحالی‌که این عمل اصلاً معامله نیست. اگر هم پرداخت مذکور اجرت بابت هزینه نگهداری باشد، این نیز به رضایت مالک به پرداخت اجرت و مال نیاز دارد؛ درحالی‌که در اینجا هیچ‌گونه توافقی نیست.

۸. نظریه استناد به قاعده اقدام

شاید بتوان بر مبنای قاعده اقدام، مسئولیت و عواقب ناشی از تخلفات رانندگی، همچون پرداخت این‌گونه هزینه‌ها (برای پارکینگ و نگهداری) به‌عهده مالک را توجیه نمود؛ چون قانون، مجازات و تبعات ناشی از جرم را ابلاغ و اعلام نموده و این اقدام خود شخص است که موجب می‌شود عواقب ارتکاب فعل مجرمانه متوجه او گردد. مقصود از قاعده اقدام این است که هرگاه شخصی با توجه و آگاهی، عملی انجام دهد که موجب ورود زیان توسط دیگران به او گردد، واردکننده زیان، که شخص دیگری است، مسئول خسارت نخواهد بود. فقیهان عدم مسئولیت واردکننده زیان را مستند به اقدام وی دانسته‌اند (بجنوردی، ۱۴۱۹ق: ج ۲، ص ۱۰۳). طبق این قاعده، در جایی که شخص با دست خود، موجبات توقیف، پرداخت جزای نقدی و سایر عواقب مقرر در قانون رسیدگی به تخلفات رانندگی را فراهم نماید، باید به آن گردن نهد و تبعات آن را متحمل گردد. یکی از این تبعات، لزوم استقرار وسیله نقلیه در پارکینگ با احتساب هزینه آن است که جدا از توقیف نیست و از لوازم آن محسوب می‌شود.

البته، استناد به قاعده اقدام در جرایم رانندگی در بعضی وجوه، محل نظر و مذاقه است؛ چون قاعده اقدام با توجه به قید نخست - یعنی هرگونه فعل عامدانه و عالمانه - هرگونه اقدام مجرمانه‌ای با قید مذکور را مشمول قاعده می‌داند؛ درحالی‌که در جرایم رانندگی، مرتکبان دارای مسئولیت مطلق هستند. این قاعده هیچ‌گونه قید و شرطی را لحاظ نمی‌کند که دال بر شرطیت عنصر روانی جرم در شمول مجازات باشد. این بدان معناست که مجازات یکسان به‌صرف تحقق عنصر مادی، اشخاصی را نیز شامل می‌شود که هیچ‌گونه اقدام و عنصر معنوی‌ای در ارتکاب خویش نداشته‌اند. با این حال، جدا از این لحاظ، باز اشکال می‌شود که مشکل محدودیت پارکینگ، در اصل، نوعی مشکل سازمانی و دولتی است و چرا مالکان وسایل نقلیه باید تاوان چنین هزینه‌ای را بدهند؟ هزینه مذکور، به‌لحاظ ماهوی، مجازات موضوعه‌ای نیست که قاعده اقدام آن را اثبات نماید تا بر مالک تحمیل گردد؛ بلکه سازمان می‌تواند بخشی از هزینه نگهداری را از محل پرداخت جریمه‌ای تأمین نماید که مالک می‌پردازد؛ بی‌آنکه این جریمه نقشی در افزایش بدهی مالک داشته باشد؛ زیرا چنان‌که گفته شد، هدف از توقیف و جزای نقدی، مجازات و تنبیه خطاکار است نه اخذ مال و سودآوری و تأمین منابع مالی برای دولت و سازمان. پس ارتکاب این جرایم به‌منزله یکی از مصادیق حقوق مالی و نوع دیگری از دین شمرده نمی‌شود و بدین ترتیب واجب نیست که تک‌تک این موارد تأدیه شوند. نه سازمان را می‌توان نهادی مالی و اقتصادی (همچون بانک) دانست که با هدف تأمین بخشی از هزینه‌های خود اقدام به اخذ مال از مالک می‌نماید و نه مالک را مدیون به آن سازمان.

همین گفته را می‌توان در ایده ذهنی بهره‌برداری و استفاده راهنمایی‌وراندگی از وسایل نقلیه به‌جای مزایده و انتقال آنها بررسی کرد. در بحث اعراض اموال توقیف شده چنین تحلیل شد که حتی در صورت اعتقاد به خروج ملک از مالکیت مالک با اعراض، پس از اعراض، مال فقط قابل بهره‌برداری است نه قابل تملک برای غیر؛ و پس از رجوع معرض از اعراض، اباحه تصرف باطل می‌شود و مال به مالکیت مالک باز می‌گردد. پس به‌صرف اعراض، مال از حیطة سلطنت و مالکیت مالک خارج نمی‌شود؛ زیرا مالکیت از احکام وضعی است و همان‌طور که در ورود چیزی به ملکیت و به‌وجود آمدن پدیده



مالکیت، سبب شرعی و قانونی ضروری است، در خروج چیزی از ملکیت و سلب رابطه مالکیت نیز وجود ناقل شرعی و سبب قانونی ضرورت دارد. بر مبنای این تحلیل، می‌توان اذعان نمود: به فرض که اعراض مالک از وسیله و سپس اباحت تصرف صادق باشد؛ اینکه سازمان برای تأدیه جزای نقدی به جای مزایده، از منافع وسیله بهره‌برداری نماید و وسیله همچنان در مالکیت مالک باقی بماند، به رعایت احکام شرعی در خصوص احترام به حقوق اموال و مالکیت دیگران نزدیک‌تر است تا اینکه اقدام به اتلاف آن نماید (چون فقیهان انتقال را نوعی اتلاف مال (اتلاف حکمی) محسوب می‌کنند). اگرچه این فرض نیز باز محل اشکال است، ولی نسبت به ضرری که بر اثر اتلاف مال متوجه مالک می‌گردد، نتیجه بهتری دارد؛ زیرا دست کم از سلب مالکیت مالک جلوگیری می‌شود. از سوی دیگر، به فرض از مقام انتزاع و مالکیت بگذریم؛ در مقام واقعیت، - چنان که پوشیده نیست - انجام امر مذکور به خاطر محدودیتی که خود سازمان دارد، شدنی نیست؛ اما این محدودیت مشکلی است از جانب خود سازمان، و ارتباطی به مالک ندارد تا اقدام مجرمانه وی در نهایت، سبب اتلاف مالش شود. حتی می‌توان گفت مشروعیت چنین اتلافی جداً بعید است.

ممکن است گفته شود اقدام مجرمانه مالک هیچ نقشی در تصمیم به مزایده وسیله ندارد؛ بلکه اقدام وی در عدم رجوع به وسیله سبب مزایده می‌گردد. در پاسخ می‌گوییم این ادعایی بدون دلیل است؛ همان‌طور که دلیلی بر وجوب رجوع او به وسیله وجود ندارد.

۹. نظریه استناد به قاعده «ملازمه اذن در شیء با اذن در لوازم آن»

مقصود از این قاعده چنین است که اگر کسی به دیگری در امری اذن بدهد، مورد اذن به آنچه در عبارت اذن‌دهنده آمده محدود نمی‌گردد، بلکه لوازم ذاتی (عقلی)، لوازم عرفی و نیز لوازم قانونی آن را نیز شامل مفاد اذن می‌کند (امامی، همان: ج ۲، ص ۲۲۱).

آنچه استناد به این نظریه بر توجیه امر مزایده را تأمل برانگیز می‌کند، قسم سوم آن یعنی اذن قانونی است که به موجب آن، به سازمان راهنمایی‌وراندگی این امکان و اجازه را می‌دهد که در صورتی که مالک وسیله نقلیه از پرداخت جزای نقدی و در پی آن،

تحويل گرفتن وسیله نقلیه در پارکینگ خودداری کند، مال توقیف شده را در ازای بدهی جرمه تخلف راننده ضبط نموده و آن را به مزایده گذارد.

نکته مهمی که در ماهیت حقوقی «اذن» وجود دارد آنکه اذن به خودی خود رافع ضمان نیست. نظر به اینکه ماهیت اذن، رخصت در تصرف است، پس اعم است از اینکه همراه با رفع ضمان یا بدون ضمان باشد. به عبارت بهتر، اذن قانونی فقط موجب اباحه تصرف برای مأذون می شود، ولی مسئولیت وی را برطرف نمی کند؛ یعنی نتیجه اذن قانونی، «اباحه با ضمان» است (طباطبائی یزدی، ۱۴۱۵ق: ص ۳۰۳). همچنین، کاملاً روشن است که اذنی که از طرف قانون، امر مزایده را موجه قلمداد نموده، در حقیقت؛ تدبیری است که خود سازمان به منظور محدودیت های درون سازمانی خویش، آنرا اندیشیده که عنوان قانون بر آن بار گشته است و چنین اذنی به اعتقاد فقها مسؤولیت مدنی را برطرف نمی کند. به علاوه؛ مسأله اصلی نیز، تحقیق در حکم وضعی مسأله است وگرنه بحثی در این نیست که اذن قانونی، رافع حرمت تکلیفی مزایده باشد. این حقیقت را با مراجعه به مواد ۱۶۳ و ۱۷۱ قانون مدنی نیز می توان مشاهده نمود که اذن قانونی در آنها منشأ ضمان شده است.

از این نیز که بگذریم، در اینجا هم مسئله در مقام تشریح و قانونگذاری است. به نظر نگارنده، در محل خود ثابت گردید که برای امر مزایده نمی توان هیچ گونه جنبه بازدارندگی ای (وجهی به منظور دفع ضرر عمومی) فرض نمود. پس تحمیل این قانون، نتیجه ای جز سلب مالکیت مالک ندارد و چنین حکمی نیز متضمن ورود ضرر به مالک و محل استناد به قاعده لاضرر (و جنبه سلبی آن) است که هرگونه حکم ضرری را در مقام جعل و امتنان نفی می کند. بنابراین، به نظر می رسد این قاعده نیز از اساس از دو جهت محل خدشه است.

۱۰. پرداخت نشدن جزای نقدی

چنان که گفته شد، دلیلی که باعث می شود راهنمایی و رانندگی تصمیم به مزایده اموال توقیف شده بگیرد، عدم رجوع مالک به مال خویش است. عدم رجوع مالکان وسایل نقلیه





ممکن است به دلایل گوناگونی صورت بگیرد. در حقیقت، می‌توان گفت در بخشی از این عوامل، نقش سازمان پررنگ‌تر است و در بخش دیگر، نقش مالک.

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، هرگاه مبلغ جریمه‌ای که راهنمایی‌وراندگی از مالک طلب می‌کند، از ارزش مالی خود وسیله نقلیه توقیف‌شده بیشتر باشد، مالک به‌ناچار تصمیم می‌گیرد به‌خاطر بالا بودن نرخ جریمه، از رجوع به مال خود چشم‌پوشی نماید. در این حالت، وسیله نقلیه عملاً در پارکینگ راهنمایی‌وراندگی چندین سال بلا تکلیف رها می‌شود و در پی آن، سازمان با کمبود جا برای مجازات توقیف وسایل نقلیه روبه‌رو می‌گردد.

بدیهی است هنگامی که مبلغ جریمه از ارزش مالی خود وسیله بیشتر باشد، عقل هر شخصی حکم می‌کند که از مراجعه به ملک خویش خودداری کند؛ زیرا با خود می‌اندیشد (جدا از صرف کردن زمان و... برای گذر از مراحل اداری و مقدمات رفع توقیف وسیله) چنین اقدامی زیانش از سودش بیشتر است یا دست‌کم اینکه می‌تواند به‌جای آزاد کردن وسیله خویش، با همان مبلغ، وسیله نقلیه بهتری بخرد.

بنابراین، روشن می‌شود که بالاتر شدن یا برابری نرخ جریمه در این شرایط و حالات مذکور، مفهوم توقیف را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. اگرچه سازمان از تحویل وسیله به مالک با مراجعه وی پس از اتمام دوره توقیف و پرداخت جزای نقدی خودداری نمی‌کند، ولی این امر در ظاهر، توقیف است؛ اما در حقیقت، راهی برای مسدود نمودن رجوع مالک به وسیله نقلیه خویش می‌شود و در نهایت، به مزایده آن می‌انجامد؛ زیرا این اقدام سازمان عملاً حکم توقیف (موقتی که از خصوصیت‌های آن است) را تا حد زیادی بی‌اثر می‌کند. به‌همین خاطر، میزان جزای نقدی، که ضمیمه توقیف می‌گردد، نباید هیچ‌گاه به ارزش مالی وسیله نقلیه برسد؛ زیرا حکم «توقیف» را عملاً بی‌معنا کرده و مانع از رجوع مالک به مال خویش می‌گردد و سایر محدودیت‌ها و آثار حقوقی‌ای را نیز در پی خود به‌همراه می‌آورد که به آن پرداخته شد.

دلیل دیگر نیز در جایی است که مالک توانایی پرداخت جریمه را ندارد و به عبارت

بهتر، در پرداخت جزای نقدی و آزاد کردن وسیله خویش دچار اعسار شده است. اعسار به دو شکل مطلق (ناتوانی در پرداخت جزای نقدی به طور مطلق) و نسبی (ناتوانی در پرداخت یکجای جزای نقدی و توانایی پرداخت به شکل قسطی) تصویرپذیر است (گلدوزیان، ۱۳۸۰: ج ۲، ص ۹۶).

ماده ۴۹۴ قانون آیین دادرسی کیفری می گوید:

«عملیات اجرای رأی با دستور قاضی اجرای احکام کیفری شروع می شود و به هیچ وجه متوقف نمی شود، مگر در مواردی که قانون مقرر نماید.»

بنابر این ماده، نمی توان اجرای حکم جزایی را متوقف نمود، مگر به موجب قانون؛ یعنی حکم قانون پس از طی مراحل قانونی باید اجرا شود. با توجه به این ماده، با صدور حکم اعسار مطلق از پرداخت جزای نقدی، اجرای حکم باید متوقف گردد. در غیر این صورت، بی شک الزام به پرداخت جزای نقدی، امری خلاف نص یادشده و فلسفه مجازات هاست.

مشکل عدم رجوع مالک به وسیله تقلیه خویش با راهکار تقسیط به شرط اثبات اعسار حل نمی گردد؛ چنان که تاکنون حل نشده است، زیرا اثبات اعسار افزون بر اطلاع دادرسی، امری مشکل و همراه با مذاقه است. از سویی، ممکن است شخص معسر نباشد، ولی چنان که گفته شد، رجوع را براساس محاسبه ای که می کند، مقرون به صرفه نداند و به همین خاطر از آن خودداری کند. هرگاه راهکار تقسیط منوط به اثبات اعسار باشد، چنین محدودیتی را به وجود می آورد.

۱۱. راهکار نگارنده

با بررسی ویژگی هایی که حاکم بر نظریاتی است که در جهت مشروعیت بخشی به امر مزایده مورد بررسی قرار گرفت، در مجموع می توان گفت در خصوص این نظریات، از آنجایی که هرگونه اقدام ایقاعی و یک جانبه از سوی سازمان راهنمایی و رانندگی در راستای مزایده، به سلب مالکیت خصوصی و نقض احترام مال مسلم می انجامد، و هرگونه عقد و

ترازی ای نیز در واقعیت، با محدودیت‌های دوطرفه یعنی «رضایت دادن» از سوی مالک (به دلیل نبود قابلیت ضمانت اجرا برای ماده ۱۱) و «جلب رضایت مالک» از سوی سازمان (به دلیل دسترسی نداشتن به مالکان و دشواری انجام معامله) همراه است، بنابراین، در نهایت، می‌توان راهکار دیگری خارج از بحث اعسار، با کیفیتی که گذشت، ارائه داد: در مورد افرادی که در شرایط عادی حاضر به مراجعه به مال توقیف شده خویش نیستند، خود سازمان می‌تواند بدون نیاز به حکم دادگاه، با تمهیداتی، امر تقسیط را بسته به وسعت مالی اشخاص و بدون نیاز به اثبات اعسار در دستور کار قرار دهد و از این طریق ایشان را ملزم به پرداخت جزای نقدی نماید که در این صورت، از نتیجه بهره‌برداری مالک از وسیله خویش که سازمان قادر بر آن نبود، هم جزای نقدی می‌تواند پرداخت شود و هم حقوق مالکیت مردم تضييع نشود. در این حالت، به جنبه بازدارندگی مجازات توقیف نیز هیچ‌گونه لطمه‌ای وارد نمی‌گردد.

نتیجه

عدم رجوع به وسیله نقلیه نه دلیل اعراض است و نه ترک. جواز مزایده نیز نمی‌تواند مبتنی بر نظریه اباحه تسلیط یا عدم مسئولیت مدنی بر اثر اقدام مالک به رها نمودن وسیله یا نظریه تهاوتر یا تقاص یا رهنی بودن وسیله باشد؛ زیرا جزای نقدی دین نیست تا موضوعی برای عنوان حقوقی مذکور شود و اذنی که از طرف قانون، امر مزایده را موجه قلمداد نموده، در حقیقت، تدبیری است که خود سازمان به منظور محدودیت‌های درون‌سازمانی خویش، آن را اندیشیده است. بر این اذن، عنوان قانون بار شده است ولی به اعتقاد فقیهان، چنین اذنی مسئولیت مدنی را برطرف نمی‌کند.

اگرچه رضایت الحاقی، در قالب هر عقد اذنی ای می‌تواند برای حل مسئله کارگشا باشد؛ ولی چنین راهکارهایی در واقعیت محدودیت‌های بسیاری دارد. چنان‌که در جای خود دانسته شد، نظریات ایقاعی مطرح شده نیز برای مشروعیت بخشی به امر مزایده وسایل نقلیه توقیف شده و جاهت لازم را ندارند. افزون بر این، از نظر پژوهشگران این مقاله، حکم قانونی ماده ۶ مبنی بر توقیف وسایل نقلیه، به ضمیمه الزامات موضوع ماده

۱۱، برای عده‌ای از شهروندانی که امرار معاش خود و خانواده‌شان تنها از طریق همان وسیله نقلیه است، به تقویت منافع قطعی الحصول می‌انجامد که در نظام مسئولیت مدنی، فقیهان و حقوقدانان این منافع را نوعی ضرر مالی به حساب آورده‌اند. این امر یقیناً به تعارض با اصل مساوات و نیز اصل تناسب جرم و مجازات‌ها می‌انجامد و نیز با قاعده امتنانی لاضرر و اصل انصاف و عدالت منافات دارد. از سوی دیگر، هدف از توقیف و جزای نقدی، مجازات و تنبیه خطاکار است نه اخذ مال و سودآوری و تأمین بخشی از منابع مالی برای دولت؛ بنابراین، ارتکاب این جرایم به منزله یکی از مصادیق حقوق مالی و نوع دیگری از دین شمرده نمی‌شود و بدین ترتیب واجب نیست تک‌تک این موارد تأدیه شوند. نه سازمان را می‌توان نهادی مالی و اقتصادی (همچون بانک) دانست که با هدف تأمین بخشی از هزینه‌های خود اقدام به اخذ مال از مالک می‌نماید و نه مالک را مدیون به آن سازمان.

به عقیده نگارنده، با دقت در هدف پیش‌گفته قانونگذار، در خصوص پاره‌ای از هزینه‌های موضوع ماده ۱۱، که نقش تعیین‌کننده‌ای در عدم رجوع مالک به وسیله خویش دارد، می‌توان گفت: بخشی از هزینه‌های مذکور از جمله اجرت پارکینگ، از آنجایی که به لحاظ ماهوی، مجازات موضوعه‌ای تلقی نمی‌شوند که قاعده اقدام آن را اثبات نماید و به صورت جداگانه بر مالک تحمیل گردد، از این رو، راهکاری عملی می‌توان ارائه داد: سازمان می‌تواند بخشی از هزینه نگهداری را از محل پرداخت جریمه‌ای تأمین نماید که مالک می‌پردازد؛ بی‌آنکه این جریمه نقشی در افزایش بدهی مالک داشته باشد. این رویه هیچ منافاتی با هدف قانونگذار مبنی بر تنبیه و دقت عمل بر جنبه بازدارندگی مجازات نیز نخواهد داشت. همچنین، در مورد افرادی که در شرایط عادی حاضر به مراجعه به مال توقیف‌شده خویش نیستند، خود سازمان می‌تواند بدون نیاز به حکم دادگاه، با تمهیداتی، امر تقسیط را بسته به وسعت مالی اشخاص و بدون نیاز به اثبات اعسار در دستور کار قرار دهد. در این صورت، از نتیجه بهره‌برداری‌ای که مالک از وسیله خویش می‌کند، هم جزای نقدی می‌تواند پرداخت شود و هم حقوق مالکیت مردم تضییع نشود و در این حالت، به جنبه بازدارندگی مجازات توقیف نیز هیچ‌گونه لطمه‌ای وارد نمی‌گردد.





پی‌نوشت:

۱. طسق به معنای مکیال معروف و یا شبه‌خراجی است که مقدار آن معلوم و ثابت است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ج ۱۰، ص ۲۲۵). طسق در اصطلاح، مقدار مالیات بر اراضی مزروع (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۵، ص ۲۰۶) بوده که به هر جریب از این اراضی تعلق می‌گرفته است. این مبلغ اصولاً مقدار معین و ثابتی بوده که باید به شاه، حکومت یا عمال حکومت پرداخت می‌شده است. روستاییان، به هر عنوانی و در هر شرایطی ملزم به پرداخت این مالیات بوده‌اند (دیانت، ۱۳۶۳: ص ۶۸۱). به مرور زمان، معنای طسق وسعت پیدا کرد و در قرن هفتم مفهوم بهره‌مالکانه را نیز شامل می‌شد. اما دولت خلفا در عهد خلیفه مهدی (حکومت: ۷۷۵ تا ۷۸۵ق) بر اثر شورش روستاییان، این شیوه را ترک کردند (پیگولوسکایا، ۱۳۵۳: ص ۱۸۷).

۲. در فرضی که ما هبه غیر معاوضی را نوعی ایقاع بدانیم نیز امتناع مالک از رجوع به وسیله خویش (که امری سلبی است)، نمی‌تواند نشانه از بین رفتن علقه مالکیت مالک از مایملک خویش و خارج کردن از ملک و هبه آن بر سازمان (که امری ایجابی است) باشد. به علاوه، ممکن است مردم به برخی اموال و وسایل خویش صرفاً با دیده نوعی «مال» ننگرند؛ بلکه اعتبارات مختلفی بر آن وسیله بار کنند. مثلاً ممکن است مال مورد نظر، یادگاری از شخصی دیگر باشد و به اعتبار همین عامل، آن مال نزد مالک بسیار ارزشمندتر از ارزش مالی خود آن تلقی گردد.

کتابنامه

منابع فارسی و عربی

* قرآن کریم

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین (۱۴۰۶ق)، حاشیه المکاسب (لأخوند)، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ نخست.
۲. آشتیانی، میرزا محمد حسن بن جعفر (۱۴۲۵ق)، کتاب القضاء (لأشتیانی؛ ط - الحدیث)، قم، انتشارات زهیر (کنگرة علامه آشتیانی رحمته)، چاپ نخست.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت، دار صادر، چاپ سوم.
۴. اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۳ق)، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ نخست.
۵. افتاده، غلامحسین؛ شهری، غلامرضا؛ اسداللهی، حسن، مجموعه نظرهای مشورتی اداره کل امور حقوقی قوه قضاییه در مسایل مدنی، تهران، شرکت سهامی روزنامه رسمی کشور، چاپ نخست.
۶. امامی، سید حسن (۱۴۱۸ق)، حقوق مدنی (امامی)، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ نخست.
۷. انصاری، ولی الله (۱۳۸۷)، حقوق قراردادهای اداری، تهران، حقوقدان، چاپ چهارم.
۸. ایروانی، علی بن عبدالحسین نجفی (۱۴۰۶ق)، جمان السلك فی الإعراض عن الملك، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ نخست.
۹. بجنوردی، سید حسن بن آقابزرگ موسوی (۱۴۱۹ق)، القواعد الفقهية (للبنجوردی، السید حسن)، قم، الهادی، چاپ نخست.
۱۰. بحر العلوم، محمد بن محمد تقی (۱۴۰۳ق)، بلغة الفقيه، تهران، منشورات مكتبة الصادق، چاپ چهارم.
۱۱. بروجردی، آقا حسین طباطبائی (۱۴۲۹ق)، منابع فقه شیعه، ترجمه مهدی حسینیان قمی و محمد حسین صبوری، تهران، فرهنگ سبز، چاپ نخست.
۱۲. بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل (۱۴۱۷ق)، حاشیه مجمع الفائدة و البرهان، قم، مؤسسه العلامة المجدد الوحيد البهبهانی، چاپ نخست.





۱۳. بهجت گیلانی، محمد تقی (۱۴۲۶ق)، جامع المسائل (بهجت)، قم، نشر دفتر معظم له، چاپ دوم.
۱۴. پیگولوسکایا، ایلیا (۱۳۵۳)، تاریخ ایران: از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی، تهران، پیام، چاپ نخست.
۱۵. ترحینی عاملی، سید محمدحسین (۱۴۲۴ق)، الزبدة الفقهية فی شرح الروضة البهية، قم، دار الفقه للطباعة و النشر، چاپ چهارم.
۱۶. _____ (۱۴۲۷ق)، الزبدة الفقهية فی شرح الروضة البهية، قم، دار الفقه للطباعة و النشر، چاپ چهارم.
۱۷. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۶)، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران، گنج دانش، چاپ سوم.
۱۸. _____ (۱۳۹۱)، آرای شورای عالی ثبت و شرح آن‌ها، تهران، گنج دانش.
۱۹. حکیم، سید محمدسعید طباطبائی (۱۴۱۵ق)، منهاج الصالحین (للسید محمد سعید)، بیروت، دار الصفوة، چاپ نخست.
۲۰. خمینی (امام)، سید روح‌الله موسوی (۱۴۲۲ق)، استفتاءات (امام خمینی)، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
۲۱. _____ (۱۴۲۵ق)، تحریر الوسيلة، ترجمه علی اسلامی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۲. خوئی، سید ابوالقاسم موسوی (۱۴۱۸ق)، موسوعة الإمام الخوئی، قم، مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئی ره، چاپ نخست.
۲۳. دیانت، ابوالحسن (۱۳۶۳)، «طسق یا تسک»، آینده، ش ۱۰-۱۱، ۳۸۰-۳۸۳.
۲۴. رضائی راد، عبدالحسین (۱۳۹۲)، «تأملی در کاربرد قاعده فقهی إعراض»، فقه و اصول، ش ۹۲، ص ۳۱-۵۲.
۲۵. رفیعی، احمد (۱۳۸۷)، «اثر فوت محکوم علیه بر مجازات مقرر در حکم»، مجله قضاوت، ش ۵۴، ص ۴۶-۴۷.
۲۶. روحانی، سید صادق حسینی (۱۳۸۲)، المسائل المستحدثة (لروحانی)، قم، مؤسسة دار الکتاب، چاپ دوم.
۲۷. _____ (۱۴۱۰ق)، منهاج الصالحین (لروحانی)، قم، دارالعلم، چاپ نخست.

۲۸. زراعت، عباس (۱۳۷۷)، شرح قانون مجازات اسلامی، نشر ققنوس، فیض، چاپ نخست.
۲۹. سیستانی، سید علی حسینی (۱۴۱۷ق)، منهج الصالحین (للسیستانی)، قم، مکتبه آیه الله سیدعلی سیستانی، قم، مطبعه ستاره، الطبعة الاولى.
۳۰. شهید اول (محمد بن مکی عاملی) (۱۳۹۹ق)، القواعد و الفوائد، به کوشش عبدالهادی حکیم، قم، مکتبه المفید، چاپ نخست.
۳۱. _____ (۱۴۱۷ق)، الدروس الشرعية فی فقه الإمامیة، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
۳۲. شهید ثانی (زین الدین بن علی عاملی) (۱۴۱۳ق)، مسالك الألفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، چاپ نخست.
۳۳. صاحب جواهر (محمد حسن نجفی) (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم.
۳۴. طاهری، حبیب الله (۱۴۱۸ق)، حقوق مدنی (طاهری)، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
۳۵. طباطبائی حکیم، سید محسن (۱۴۱۰ق)، منهج الصالحین (المحشى للحکیم)، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، چاپ نخست.
۳۶. طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم (۱۴۱۴ق)، تکملة العروة الوثقی، قم، کتاب فروشی داوری، چاپ نخست.
۳۷. _____ (۱۴۱۵ق)، سؤال و جواب (للسید الیزدی)، تهران، مرکز نشر العلوم الإسلامی، چاپ نخست.
۳۸. طباطبائی، سید علی بن محمد (۱۴۰۲ق)، ریاض المسائل (ط - الحدیثة)، قم، مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسین بقم المقدسة.
۳۹. طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵)، مجمع البحرین، تهران، کتاب فروشی مرتضوی، چاپ سوم.
۴۰. عاملی، شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۱۷ق)، الدروس الشرعية فی فقه الإمامیة، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ نخست.
۴۱. علامه حلی (حسن بن یوسف بن مطهر اسدی) (۱۴۱۴ق)، تذکرة الفقهاء (ط - الحدیثة)، قم، مؤسسة آل البيت (علیه السلام)، چاپ نخست.



۴۲. _____ (۱۴۲۰ق)، تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية (ط - الحديثة)، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ نخست.
۴۳. علوی، سید ابوزر و محمدرضا طاهری فرد (۱۳۸۹)، مزایده، تهران، نگاه بین، چاپ نخست.
۴۴. فانی، منوچهر (۱۳۹۴)، ماهیت مزایده و تشریفات مربوط به آن در فقه و قانون اجرای احکام مدنی، تهران، جنگل و جاودانه، چاپ اول.
۴۵. قرشی، سید علی اکبر (۱۴۱۲ق)، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ ششم.
۴۶. قزوینی، ملا علی قارپوزآبادی (۱۴۱۴ق)، صیغ العقود و الإیقاعات (محمشی)، قم، شکوری، چاپ نخست.
۴۷. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۸)، قانون مدنی در نظم کنونی، تهران، دادگستر، چاپ دوم.
۴۸. _____ (۱۳۷۹)، نظریه عمومی تعهدات، تهران، دادگستر، چاپ نخست.
۴۹. _____ (۱۳۹۲) قواعد عمومی قراردادها، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم.
۵۰. گلپایگانی، سید محمدرضا موسوی (۱۴۰۹ق)، مجمع المسائل (للگلپایگانی)، قم، دار القرآن الکریم، چاپ دوم.
۵۱. گلدوزیان، ایرج (۱۳۸۰)، بایسته‌های حقوق جزای عمومی، تهران، میزان، چاپ پنجم.
۵۲. مامقانی، محمدحسن بن الملا عبداللّه (۱۳۱۶ق)، غایة الآمال فی شرح کتاب المکاسب، قم، مجمع الذخائر الإسلامية، چاپ نخست.
۵۳. محقق ثانی (علی بن حسین کرکی) (۱۴۱۴ق)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ دوم.
۵۴. محقق داماد، سید مصطفی (۱۴۰۶ق)، قواعد فقه (محقق داماد)، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، چاپ دوازدهم.
۵۵. مدرس، سید حسن بن اسماعیل طباطبائی (۱۴۰۸ق)، الرسائل الفقهية (للشهيد المدرس)، تهران، ستاد بزرگداشت پنجاهمین سالگرد شهادت سید حسن مدرس، چاپ نخست.
۵۶. مراغی، سید میر عبدالفتاح بن علی حسینی (۱۴۱۷ق)، العناوین الفقهية، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ نخست.
۵۷. مشکینی، علی (۱۳۸۸ق)، اصطلاحات الأصول، قم، حکم، چاپ نخست.
۵۸. مصطفوی، حسن (۱۴۰۲ق)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، مرکز الکتب للترجمة و النشر، چاپ نخست.

۵۹. مظفر، محمود بن محمد حسن (۱۳۹۲ق)، إحياء الأراضى الموات، قاهره، المطبعة العالمية، چاپ نخست.

۶۰. معاون آموزش پلیس راهور تهران بزرگ (مصاحبه) (۱۳۹۱)، «مزایده اموال رهاشده در پارکینگ‌ها کاملاً قانونی است»، خبرگزاری شبستان، منتشرشده در تاریخ ۱۳۹۱/۳/۶، شناسه خبر: ۱۳۵۲۴۲، تاریخ بازبینی: ۱۳۹۷/۵/۱۶، قابل بازبینی در پیوند زیر:

<<http://www.shabestan.ir/detail/News/135242>>

۶۱. مغنیه، محمد جواد (۱۴۲۱ق)، فقه الإمام الصادق علیه السلام، قم، انصاریان، چاپ دوم.

۶۲. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۸ق)، انوار الاصول، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، چاپ دوم.

۶۳. منصور، جهانگیر (۱۳۸۶)، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ اصلاحات و تغییرات و متمیم قانون اساسی مصوب ۱۳۶۸، تهران، نشر داوران.

۶۴. نجفی، محمد حسن، (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ اول.

منابع انگلیسی

65. Encyclopedia International New York Glorier (1971).
66. Verdun-Jones, Simon Nicholas, (1989) *Criminal Law in Canada*, Harcourt Brace Jovanovich Canada Inc, Toronto.
67. Murphy, cameron and liam Burges, (2006) *Submission of the New South Wales Council for Civil Liberties to the NSW Legislation Review Committee Inquiry into strict and absolute liability*, www.nswccl.org.au, august.



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی